

نقش عربستان سعودی در تصاعد زمینه‌های خسونت‌زای هویت اسلامی: مطالعه موردی منطقه آسیای مرکزی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۵/۳

مهدی هدایتی شهیدانی^{۱*}

عسگر صفری^۲

چکیده

پس از فروپاشی شوروی، «بنیادگرایی و افزایش خسونت در آسیای مرکزی»، یکی از موضوع‌هایی است که کشورهای این منطقه با آن مواجه بوده‌اند؛ این موضوع از چشم‌اندازهایی گوناگون مطالعه شده است و پژوهشگران مختلف به دلایل «سیاسی، اقتصادی و فرهنگی» شکل‌گیری این پدیده اشاره کرده‌اند. هدف این پژوهش، بررسی نقش عوامل خارجی از جمله نقش عربستان سعودی در گسترش دامنه خسونت در آسیای مرکزی است. با فروپاشی شوروی، عربستان سعودی، تلاش‌هایی گسترده را برای نفوذ در منطقه آسیای مرکزی انجام داده است؛ بخش عمده این تلاش‌ها به بهره‌مندی از ابزارهای هویتی برای مدیریت الگوهای رفتاری گروه‌های مدنظر عربستان در منطقه آسیای مرکزی مربوط می‌شود؛ کنش این گروه‌ها در سال‌های پس از فروپاشی، به‌طور عمده بر بنیادهای ادراکی استوار بود که ریشه‌های آن را در محافل فکری وهابیت عربستان باید جستجو کرد؛ پرسش اصلی این پژوهش، عبارت از این است که «چگونه الگوهای رفتاری عربستان سعودی به تصاعد خسونت در آسیای مرکزی منجر شده است؟». یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که پس از فروپاشی شوروی، عربستان سعودی از طریق گسترش طرح (ایده) وهابیت به این منطقه، موجب انحراف در هویت‌یابی گروه‌های اسلامی منطقه آسیای مرکزی شده است. مهم‌ترین ویژگی ایده وهابیت عدم تحمل در مقابل سایر گروه‌های هویتی است و این امر، دامنه خسونت را در آسیای مرکزی افزایش داده است.

واژگان کلیدی: آسیای مرکزی، عربستان، وهابیت، هویت اسلامی، خسونت.

۱. استادیار گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان. (نویسنده مسئول: mehdi.hedayati88@gmail.com)

۲. دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان.

مقدمه

رشد بنیادگرایی و به تبع آن، گسترش خشونت در آسیای مرکزی از جمله موضوع‌هایی است که کشورهای این منطقه در طیف‌های مختلف، آن را در دوران پس از فروپاشی شوروی تجربه کرده‌اند؛ تا به امروز، یکی از مهم‌ترین اهداف این کشورها جلوگیری از پیامدهای وخیم این پدیده بوده است. خشونت‌های قومی، سیاسی، جنایی، تروریستی و انقلابی از جمله خشونت‌هایی هستند که در سال‌های پس از فروپاشی شوروی در منطقه آسیای مرکزی به‌تناوب مشاهده شده‌اند؛ در این میان، پژوهشگران و مطالعات مختلف در چرایی شکل‌گیری این پدیده، به دلایل سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و همچنین نقش عوامل خارجی مانند اقدام‌های بازیگران قدرتمند جهانی نظیر ایالات متحده آمریکا به‌ویژه پس از تحولات ۱۱ سپتامبر اشاره کرده‌اند؛ عنصر مغفول در این دسته از پژوهش‌ها نادیده‌گرفتن نقش کنش‌گران هویتی و به‌خصوص اقدام‌کشورهایی مانند عربستان سعودی در انحراف جریان‌های اسلام‌گرای منطقه آسیای مرکزی و تشویق آنها به اعمال اقدام‌های خشونت‌آمیز در این منطقه است؛ هدف پژوهش حاضر، پوشش دادن به چنین شکافی در ادبیات مربوط به مطالعات منطقه آسیای مرکزی است.

پس از فروپاشی شوروی و به دلیل شکل‌گیری خلأ هویتی در آسیای مرکزی، بازیگران منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای متعددی تلاش کردند تا الگوهای هویتی خود را به منطقه آسیای مرکزی بسط دهند. به دلیل پیشینه اسلامی منطقه آسیای مرکزی و قفقاز، کشورهایمانند ایران، عربستان، ترکیه و پاکستان از جمله کشورهایی بودند که در دوران پس از فروپاشی شوروی تلاش داشتند تا از طریق توسعه نسخه اسلامی خود به منطقه، جریان‌های اسلام‌گرای منطقه را به نفع خود بسیج کنند. ایران و ترکیه از جمله کشورهایی بودند که به دلیل روابط تاریخی و فرهنگی با منطقه آسیای مرکزی، حتی پیش از تشکیل دولت مرکزی در اتحادیه شوروی از ابزارهایی مناسب‌تر برای برقراری ارتباط با کشورهای آسیای مرکزی بهره‌مند بودند؛ عربستان و پاکستان برخلاف کشورهای یادشده، چون بازیگر ثانوی در منطقه آسیای مرکزی محسوب می‌شدند، برای بسط نفوذ خود به آسیای مرکزی، مجبور بودند تا با گروه‌هایی ارتباط برقرار کنند که در بسیاری از موارد از حوزه‌های اجتماعی کنارگذاشته شده بودند و به اقدام‌های خشونت‌آمیز دست می‌زدند؛ با توجه به این موضوع، پژوهش حاضر به دنبال پاسخ‌دادن به این پرسش است که «عربستان سعودی به چه صورتی باعث گسترش خشونت در آسیای مرکزی شده است؟».

این پژوهش از چارچوب نظری سازه‌انگاری برای تحلیل فعالیت‌های عربستان سعودی در آسیای مرکزی استفاده کرده‌است زیرا اعتقاد بر این است که بسیاری از نظریه‌های روابط بین‌الملل نظیر واقع‌گرایی در اشکال مختلف آن، لیبرالیسم و ... از توان تحلیلی کمتری در زمینه مسائل داخلی کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز، بهره‌مند بوده، نمی‌توانند مسائلی مانند هویت کنش‌گران آسیای مرکزی و قفقاز و نقش آن در بروز خشونت را ارزیابی کنند.

الف- مبانی نظری: سازه‌انگاری

در ادبیات مربوط به نظریه‌های روابط بین‌الملل، سازه‌انگاری از جمله مکاتب فکری است که استدلال‌می‌کند، بخشی قابل توجه از روابط بین‌الملل تاریخی بوده و به صورت اجتماعی ساخته شده‌است. سازه‌انگاری در مناظره‌ای سوم ریشه دارد که در سال ۱۹۸۰، میان نظریه‌های (تئوری‌های) خردگرایانه روابط بین‌الملل و تئوری‌های انتقادی در جریان بوده‌است؛ در این مناظره، سازه‌انگاری به دلیل برخی ویژگی‌های مشترک خود با سایر نظریه‌های انتقادی مانند پست‌مدرنیسم، نظریه‌های فمینیستی و مکتب کپنهاگ، برخی انتقادات را به خردگرایان وارد کرده‌است.

سازه‌انگاری در سه بعد مهم در مقابل خردگرایی قرار می‌گیرد:

اول اینکه خردگرایان فرض می‌کنند، کنش‌گران، واحدهای خودم‌محور ذره‌ای هستند ولی سازه‌انگاران آنها را به‌طور عمیق اجتماعی می‌دانند.

دوم اینکه سازه‌انگاران به جای آنکه تعیین برون‌زا را برای منافع کنش‌گران، قایل باشند، یعنی شکل‌گیری منافع را مقدم بر تعامل اجتماعی بدانند، منافع را نسبت به این تعامل‌ها، درون‌زا می‌بینند؛ یعنی بر آن‌اند که نتیجه، کسب هویت است و از طریق فرایند ارتباطات، تأمل درباره تجربه‌ها و اجرای نقش آموخته می‌شود.

سوم اینکه در حالی که خردگرایان، جامعه را قلمرویی راهبردی تلقی می‌کنند، یعنی محلی که کنش‌گران در آن به شکلی عقلانی به دنبال منافع خود هستند، سازه‌انگاران آن را قلمرو تکوینی می‌دانند؛ یعنی عرصه‌ای که کنش‌گران را به‌عنوان کارگزاران اجتماعی و سیاسی دانا به وجود می‌آورد؛ قلمرویی که آنها را به آنچه هستند، تبدیل می‌کند» (Burchill et al, 2005: 199).

هسته مرکزی نظریه‌های مربوط به سازه‌انگاری را مباحث هستی‌شناختی تشکیل می‌دهد. «سازه‌انگاری» با ارتقای سطح بحث از معرفت‌شناختی (جریان غالب در مدرنیته)، موضوع را به

هستی‌شناسی کشانده، تلقی ذات‌گرایانه از موجودیت جهان، معرفت، انسان، اخلاق، قواعد و حقیقت را به «مسئله‌ای برای اندیشیدن» بدل می‌کند و مایل است جهان و موجودیت‌های آن را «در حال‌شدن» ببیند تا «بودن» (معینی علمداری، راسخی، ۱۳۸۹: ۱۹۱).

مشیرزاده عقیده دارد که «توجه سازه‌انگاران به انگاره‌ها، معانی، قواعد، هنجارها و رویه‌ها است. تأکید سازه‌انگاران بر نقش تکوینی عوامل فکری است؛ این تأکید آنها را در مقابل مادی‌گرایی حاکم بر جریان اصلی در روابط بین‌الملل قرار می‌دهد و در عین حال به دلیل پذیرش اهمیت واقعیت مادی، آنها را از پس‌اساختارگرایان متمایز می‌سازد» (مشیرزاده، ۱۳۸۹: ۳۲۴). اهمیت ساختارهای فکری و هنجاری در مقابل عوامل مادی، هویت کنش‌گران و بحث ساختار و کارگزار از جمله مهم‌ترین مباحث هستی‌شناسی هستند که سازه‌نگاری تلاش می‌کند در خصوص آنها ایده‌پردازی کند.

هویت از جمله موضوع‌هایی است که در نظریه سازه‌نگاری، در حدى بسزا اهمیت دارد. به عقیده ونت^۱ «هویت عبارت است از فهم‌ها و انتظارها در خصوص خود که خاص نقش است. هویت‌ها را نمی‌توان از بستر اجتماعی آنها جدا کرد. هویت اجتماعی، مجموعه‌ای از معانی است که یک بازیگر در مقایسه با دیگران به خود نسبت می‌دهد که به‌نوبه‌خود، یک موضوع اجتماعی است. بازیگران، هویت‌های اجتماعی متعددی دارند که در بسیاری از موارد در حالت سکون قرار می‌گیرند علاوه‌براین هویت اجتماعی ویژگی‌های ساختاری اجتماعی و فردی دارند؛ این ویژگی‌ها در مرکز آگاهی‌های شناختی بازیگران قرار دارد که در ساختار اجتماعی نقش، بازیگران را قادر می‌سازد به این نتیجه برسند که من کی هستم؟/ ما کی هستیم؟» (Wendt, 1994: 385).

سازه‌انگاران عقیده دارند که کنش‌گران، منافع و هویت خود را از طریق مشارکت در منافع جمعی به‌دست می‌آورند؛ یعنی همان معانی که ساختارها را تعریف می‌کنند و به کنش‌های ما سازمان می‌دهند. هویت‌ها و منافع، اموری رابطه‌ای هستند و وقتی ما موقعیت را تعریف می‌کنیم، تعریف می‌شوند (هادیان، ۱۳۸۲: ۹۲۱).

از دید سازه‌انگارانمانند ونت، هویت، نقش اساسی را در شکل‌گیری منافع کنش‌گران از جمله افراد و دولت‌ها برعهده دارد. ونت معتقد است که «هویت‌ها پایه‌ای برای منافع هستند. بازیگران الگوهایی از پیش‌طراحی‌شده برای منافع ندارند که به‌طور مستقل در زمینه‌های اجتماعی به‌کارگیرند؛ به‌جای آن، بازیگران، منافع خود را در فرایند تعریف موقعیت به‌دست می‌آورند. محرک‌ها به درجه‌ای

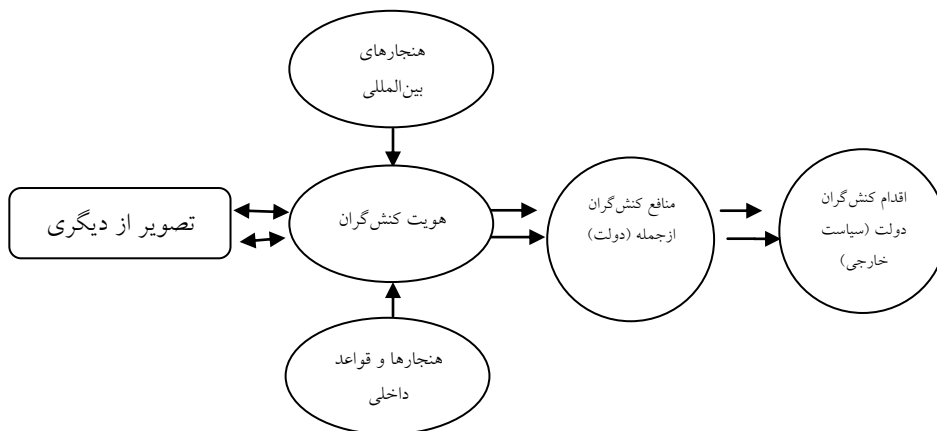
1. Alexander Wendt

اشاره‌دارند که در آن، ابنای بشر، به‌عنوان مشارکت‌کنندگان در فرایندهای اجتماعی، به‌ضرورت، خود را بازتعریف کرده، وضعیت مشکل‌ساز را شناسایی می‌کنند و از این طریق است که زمینه را برای انجام اقدام‌هایی خاص فراهم می‌کنند؛ این اقدام‌ها به‌طور معمول با پیش‌بینی کمتر یا بیشتر عواقب و پیامدهای اقدام همراه است. زمانی که تعریف از خود و موقعیت صورت گرفت، اندام‌های ارگانیک انسان، انرژی کافی را برای انجام‌دادن کار و به‌دست‌آوردن منافع آزادی‌کنند» (Wendt, 1992: 398).

سازه‌انگاران استدلال می‌کنند که هر نوع هویتی که افراد یا دولت‌ها در عرصه جامعه داخلی یا در عرصه بین‌المللی برمی‌گزینند، دربردارنده نوعی منافع است؛ برای نمونه «دانشگاهی‌بودن، منافع خاص را برای شخص به‌دنبال دارد. (به‌طور مثال، پژوهش و انتشار آن) و یک پادشاه مسیحی‌بودن در عصر مطلقه، طیفی از منافع را به‌همراه دارد (مانند کنترل مذهب در سرزمین خود، تعقیب حقوق جانشینی در ورای آن سرزمین و درهم‌کوبیدن جنبش‌های ملی‌گرایانه)؛ به همین ترتیب، امروزه مردم‌سالاری لیبرال‌بودن، مشوق عدم تساهل در مقابل رژیم‌های اقتدارگرا و به‌طورترجیحی، سرمایه‌داری مبتنی بر بازار آزاد است» (برچیل و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۸۵). از دید سازه‌انگاران، هر نوع عمل اجتماعی ازجمله پیگیری منافع، فرایندی از فرستادن نشانه، تفسیر و پاسخ‌گویی را دربرمی‌گیرد که در آن دانش مشترک ایجادشده یادگیری اجتماعی ممکن است به‌وجودآید؛ بنابراین، منافع دارای فرایند تعاملی است و از طریق روابط اجتماعی شکل می‌گیرد.

سازه‌انگاران ازجمله ونت در شکل‌گیری منافع بازیگران (افراد و دولت‌ها) به تعریفی ساده از هویت اشاره‌دارند که به‌طورعمده از طریق مقایسه خود با دیگری به‌دست‌می‌آید؛ در این نگرش، هویت‌ها منافع بازیگران را شکل می‌دهند که به‌نوبه‌خود، رفتار بازیگران را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهند؛ به‌عبارتی می‌توان گفت: «از دید سازه‌انگاران، هویت‌ها منافع را شکل می‌دهند و منافع نیز سرچشمه رفتارها و اقدام‌ها هستند؛ ازاین‌رو، دولت‌ها دارای مجموعه‌ای از منافع بر مدار و متن شرایط اجتماعی نیستند، بلکه منافع خود را در روند تعریف موقعیت‌ها و نقش‌هایی که بازی می‌کنند، تعریف کرده، از میان‌رفتن یا شکست در آن وضعیت‌ها، با ایجاد آشفستگی برای هویت، نقش‌ها را به مشکل دچار ساخته، منافع را نامعلوم می‌سازد؛ درواقع زمانی که یک دولت به دلیل تحولات داخلی یا خارجی، هویت پیشین خود را از دست‌داده، به بحران هویت، دچار می‌شود، یکی از مهم‌ترین عرصه‌هایی که این بحران در آن بروز می‌کند، رفتارهای خارجی آن است» (حسینی و همکاران، ۱۳۹۵: ۸۴).

شکل ۱، نحوه تأثیرگذاری هویت بر منافع بازیگران از جمله دولت را در عرصه بین‌المللی نشان می‌دهد.



(Alexsandrov, 2003: 38)

در نگرش سازه‌انگاری، فرایند تغییر هویت و شکل‌گیری هویت جدید و به تبع آن به وجود آمدن منافع جدید، بخشی عمده از زندگی اجتماعی بازیگران از جمله دولت‌ها را تشکیل می‌دهد. سازه‌انگاران از جمله ونت عقیده دارند که چون هویت، بر ساخته‌ای اجتماعی است بنابراین نسبی بوده، ممکن است در طول زمان، تغییر را تجربه کند. «یکی از سازوکارهای اصلی تغییر هویت که ونت، آن را در نظر می‌گیرد، مبتنی بر تلاش آگاهانه برای تغییر هویت است. ونت استدلال می‌کند، بازیگران توانایی دارند که در فرایند خودفهمی، درگیر شده، بتوانند قواعد را تغییر یا ارتقا دهند. نفس ممکن است تصمیم بگیرد، اعمالی جدید را انجام دهد. چون رفتار جدید، بر طرف مقابل در جریان تعامل تأثیری گذارد، این امر، مستلزم تغییر در رفتار به شیوه‌ای جدید است؛ این فرایند، فقط به تغییر رفتار، مربوط نیست، بلکه در بردارنده تغییر هویت است. چون هویت تغییر یافته بازتاب‌دهنده اعمال نفس است، تغییر اعمال بر مفهوم خود و دیگری تأثیری گذارد» (Guzzini and Leander, 2005:99).

از مجموع دیدگاه سازه‌انگاران و به ویژه ونت مشخص می‌شود که هویت، مهم‌ترین مؤلفه در تعیین رفتار کنش‌گران از جمله دولت‌ها در عرصه بین‌المللی است؛ به عقیده ایشان هویت، خصوصیت یا ویژگی است که دولت‌ها به عنوان کنش‌گران نیت‌مند، آن را دارند و موجد تمایل‌های انگیزشی و رفتار آنها می‌شود؛ به عبارت دیگر، هویت، یک ویژگی در سطح واحد است که در فهم کنش‌گران از خود ریشه دارد و در چارچوب جهان خاص که به طور اجتماعی ساخته شده است، معنای یابد

(منصوری مقدم، ۱۳۹۱: ۸۱).

چنین فرایندی را می‌توان برای سیاست خارجی عربستان در منطقه آسیای مرکزی تصور کرد. سیاست خارجی عربستان در مقابل بسیاری از بازیگران منطقه‌ای به‌ویژه ایران از هویتی متمایز، متأثر است که عربستان برای خود در نظر می‌گیرد. «تجزیه و سقوط امپراتوری عثمانی موجب شد تا کشورهای منطقه خاورمیانه، خلأ هویتی و ایدئولوژیکی موجود را با مذهب پرکنند؛ به همین دلیل، نقش این عنصر در هویت‌بخشی کشورهای عرب خاورمیانه به‌ویژه عربستان، بسیار برجسته است؛ آنچه اکنون هویت این دولت را از سایر دولت‌های عرب منطقه و به‌ویژه دولت شیعی ایران متمایز ساخته است، نظام مذهبی مبتنی بر اندیشه‌ها و افکار آیین و هابیت است. عربستان با تمسک به هویت قومی - عربی، نخست خود را از کشورهای غیرعرب منطقه، یعنی ایران، ترکیه و رژیم صهیونیستی منفک ساخت، سپس با تقویت دین به‌عنوان منبع اصلی هویت‌بخش، «هویتی متمایز» را برای خود در میان اعراب ایجاد کرد (اختیاری امیری، ۱۳۹۴: ۱۳۱).

این هویت متمایز تاحد زیادی تعیین‌کننده رفتار سیاست خارجی عربستان سعودی در بسیاری از مناطق از جمله در آسیای مرکزی است؛ فراز و فرودهای این رفتار در مقابل سایر کنش‌گران هویتی آسیای مرکزی در برهه‌های زمانی مختلف، متفاوت بوده ولی در مقابل ایران به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ثابت‌داشته است. بعد از فروپاشی شوروی به دلیل خلأ هویتی در آسیای مرکزی، عربستان سعودی می‌کوشید تا هویت متمایز خود را به این منطقه ارسال کرده، توازنی جدید را در مقابل هویت اسلامی - شیعی ایران در آسیای مرکزی به‌وجود بیاورد؛ این تلاش عربستان برای تغییر هویت کنش‌گران آسیای مرکزی، موجب تغییرهایی عمده در منطقه شد که یکی از مهم‌ترین پیامدهای آن، افزایش خشونت در منطقه آسیای مرکزی و فراهم کردن بسترهای تصاعد آن بود. پیش از ورود به بحث اصلی (نقش عربستان در تصاعد زمینه‌های خشونت در آسیای مرکزی)، ارائه پیش‌زمینه‌ای تاریخی از زمینه‌های خشونت در آسیای مرکزی و تصاعد آن در دوران پس از شوروی، ضروری است.

ب- زمینه‌های شکل‌گیری خشونت در آسیای مرکزی: نگرشی تاریخی

منطقه آسیای مرکزی از جمله مناطقی است که به دلیل قرارگرفتن در نوعی موقعیت جغرافیای ویژه و نیز بافت اجتماعی منحصربه‌فرد، همواره مستعد شکل‌گیری خشونت بوده است؛ زمینه‌های

تشدیدکننده این خشونت در آسیای مرکزی در برهه‌های زمانی مختلف از عوامل گوناگون اقتصادی، مذهبی، سیاسی، اجتماعی و بین‌المللی، متأثر بوده‌است. شکل‌های خشونت در آسیای مرکزی پیش از اسلام از انگیزه‌های اقتصادی، تأثیرپذیر بود؛ در این دوره، گروه‌های کوچ‌نشین به شهرها حمله کرده، کالا و محصول‌هایی را که در مناطق سکونت آنها یافت نمی‌شد، به تاراج می‌بردند؛ این اقدام‌ها از طریق باور و اعتقادی که این‌گونه از سبک زندگی را حمایت می‌کرد، توجیه‌پذیر بود (Ian Ross, 2011: 63). با ورود اسلام به آسیای مرکزی و شکل‌گیری رقابت میان امپراتوری‌های مختلف برای کنترل آسیای مرکزی، سمت‌وسوی عوامل تشدیدکننده خشونت در این منطقه به سمت موضوع‌های مذهبی و دینی کشیده‌شد. «جنگ تالاس میان خلیفه عباسی و خاندان سلسله تانگ در چین برای کنترل آسیای مرکزی، نقطه عطفی در آغاز گرایش‌های توده‌ای به سمت اسلام در منطقه بود. در قرن دهم، بسیاری از خان‌های ترک به اسلام روی آوردند» (Haghnavaaz and Alerasoul, 2014:127). در قرن سیزدهم، مغولان به آسیای مرکزی هجوم آوردند و این منطقه، تحت حکمرانی مغولان قرار گرفت. جاه‌طلبی‌های رهبران مغول برای کشورگشایی و تصرف مناطق مختلف، آسیای مرکزی را برای مدت‌زمانی به‌نسبت طولانی با جنگ داخلی و آشوب درگیر کرد. هجوم مغول‌ها به آسیای مرکزی به سه دوره زمانی تقسیم‌بندی می‌شود:

دوره اول (۱۲۰۶ تا ۱۲۲۷): ورود چنگیز خان به آسیای مرکزی و تصرف امپراتوری خوارزمشاهی؛ دوره دوم (۱۲۲۹ تا ۱۲۴۱): تحکیم و گسترش مغول‌ها در آسیای مرکزی و در زمان حکمرانی اکتای و دوره سوم (۱۲۴۹ تا ۱۲۵۱): دوره صلح مغولی در زمان حکمرانی منگوک خان و کوبیلای خان (Marley, 2013: 4).

بخشی دیگر از زمینه‌های تشدیدکننده خشونت در آسیای مرکزی، رقابت میان امپراتوری عثمانی و خاندان صفوی در ایران برای بسط نفوذ در آسیای مرکزی بود. دولت صفوی جاه‌طلبی‌های جهانی امپراتوری عثمانی را از جمله در آسیای مرکزی به‌چالش می‌کشید و در بسیاری از موارد، امپراتوری عثمانی برای پاسخ‌گویی به این چالش‌ها دست‌به‌دامن سایر دشمنان دولت صفوی از جمله شیپانیان در شمال، حکمرانان محلی ساحل اقیانوس هند و مغول‌های سنی‌مذهب دهلی می‌شد (Aksan, 2014:31).

همانند دولت صفوی، امپراتوری عثمانی نیز به‌دنبال بسط نفوذ خود در آسیای مرکزی بود. از زمان شکل‌گیری امپراتوری عثمانی، سلاطین این امپراتوری تلاش کردند تا روابط دیپلماتیک خود را با

حاکمان سمرقند، بخارا، بلخ و خیوه و همچنین سرزمین‌های میان ایران و آسیای مرکزی برقرارکنند؛ یکی از مهم‌ترین دلایل این امر، تلاش دولت عثمانی برای کسب تاج‌وتخت در این مناطق و در صورت لزوم، گفت‌وگو با حکمرانان این مناطق برای حمله به دشمنان مشترک (ابتدا ایران و در سال‌های بعدی روسیه) بود (Quataert, 2005: 86).

با گسترش نفوذ امپراتوری تزار روسیه به آسیای مرکزی، بسترهای تصاعد زمینه‌های خشونت در آسیای مرکزی تسهیل شد. با ورود امپراتوری تزار به آسیای مرکزی، این منطقه نه تنها رقابت قدرت‌های بزرگ را برای نفوذ به منطقه، شاهد بود بلکه سیاست‌های امپراتوری تزار در زمینه موضوع‌های مذهبی و قومی، به شکل‌گیری جنبش‌های مذهبی، جنبش‌های ضدروسی و در نهایت اختلاف‌های قومی منجر شد. «در قرن نوزدهم، جنبش‌های ضدروسی در سراسر آسیای مرکزی به‌عنوان واکنشی به حاکمیت روسیه ظهور کردند. عمده‌ترین آشوب در سال ۱۹۱۶ شکل گرفت که طی آن، قزاق‌ها و پناهندگان روسی در قالب جنگ قومی بر سر موضوع‌هایی نظیر زمین و آب رودرروی هم قرار گرفتند؛ ارتش تزار روسیه به‌شدت به این اختلاف، واکنش نشان داد و سیصد هزار قزاق را مجبور کرد به کوه‌ها یا سایر کشورها از جمله چین پناه ببرند (Peimani, 2009:124).

با روی کارآمدن دولت بلشویک در شوروی، زمینه‌ها و اشکال خشونت در آسیای مرکزی ابعادی جدید پیدا کرد؛ در واقع پس از روی کارآمدن شوروی، این دولت بسیاری از نهادها و اعتقادهای دینی از جمله اعتقادهای اسلامی را در این منطقه ممنوع کرد؛ صرف‌نظر از تفاوت‌های فرهنگی و قومی، همه شهروندان را در یک گروه قرارداد و از طریق اصلاحات ارضی، زمین‌های کشاورزی را بازتوزیع کرد. متمرکز کردن کشاورزی و پرورش حیوانات به قحطی منجر شد که بر اثر آن، هزاران نفر کشته‌شده یا به کشورهای همسایه از جمله چین، مغولستان و ... مهاجرت کردند. سرکوبگری رهبران شوروی از جمله استالین، باعث از میان رفتن رهبران محلی، نخبگان و بنیان‌های فرهنگی و اجتماعی شد (Sievers, 2013: 5).

فروپاشی شوروی و به‌دنبال آن، استقلال کشورهای آسیای مرکزی نه تنها به از بین رفتن زمینه‌های خشونت در آسیای مرکزی نینجامید، با شکل‌گیری چالش‌های جدید، دامنه و میزان خشونت در آسیای مرکزی افزایش یافت. از مهم‌ترین موضوع‌های تأثیرگذار بر افزایش خشونت در آسیای مرکزی می‌توان به این موارد اشاره کرد: «جامعه مدنی در آسیای مرکزی در مرحله جنینی توسعه بود و دولت‌های آسیای مرکزی، برای اقتدار مرکزی جایگزین نداشتند. خشونت سیاسی، سرکوب دیدگاه‌های

مخالف و نقض حقوق بشر در بسیاری از موارد، بی‌ثباتی اجتماعی را به همراه داشت. فقدان زیرساخت‌های صنعتی همراه با کشاورزی ناکارآمد در بسیاری از مناطق، به ظهور جمعیتی مازاد منجر شد که نمی‌توانستند از لحاظ اقتصادی، خود را تأمین کنند. توزیع نابرابر منابع طبیعی (از جمله نفت، گاز و آب) در کنار استفاده نادرست از منابع طبیعی و نبود مدیریت کارآمد، اختلاف‌های اقتصادی و ژئوپلیتیکی را به همراه داشت. اختلاف‌های قومی به دلیل پراکنده‌بودن اقوام در سراسر منطقه و نبود نگرشی جامع و منطقی به این موضوع اختلاف‌های قومی - فرهنگی را افزایش داد. احیای باورهای مذهبی از جمله اسلام در دوران پس از فروپاشی شوروی، بستریهای خشونت مذهبی را فراهم کرد» (Kortunov, 1998: 2-4).

فروپاشی شوروی و سال‌های پس‌از آن را می‌توان دوره گذار ماهیت خشونت در آسیای مرکزی دانست؛ بدین معنی که اگر تا پیش از فروپاشی شوروی، مسائل اقتصادی، سیاسی و اجتماعی تعیین‌کننده نوع و میزان خشونت در آسیای مرکزی بود، از این دوره به بعد، مسائل هویتی، نقش اصلی را بازی می‌کرد. فروپاشی شوروی، محیط تعاملی (بنا به دیدگاه سازه‌انگاری) را متزلزل کرد. شکل ناقص هویت ملی و به تبع آن، نبود تعریفی روشن از هویت ملی باعث شد که تلاش هویت‌های متفاوت منطقه (اسلامی، روسی و ترکی) برای تبدیل شدن به جریان غالب در آسیای مرکزی به افزایش خشونت در آسیای مرکزی بینجامد.

۱- فروپاشی شوروی و چالش‌های هویتی در آسیای مرکزی (به‌عنوان یکی از

عوامل تشدیدکننده خشونت)

فروپاشی شوروی از جمله مهم‌ترین تحولاتی است که در شکل‌گیری چالش‌های هویتی آسیای مرکزی، به‌گونه‌ای بسزا نقش دارد. فروپاشی شوروی نه تنها به معنای از بین رفتن نظام سیاسی و اقتصادی حاکم بلکه به معنای فروپاشی مبانی فرهنگی و ایدئولوژیکی نیز بود. فروپاشی شوروی، باعث تخریب بسیاری از بنیادهای اخلاقی، اجتماعی و هویتی در منطقه آسیای مرکزی و قفقاز شد. تا پیش از فروپاشی شوروی، بسیاری از خرده‌فرهنگ‌ها و خرده‌هویت‌های موجود در منطقه آسیای مرکزی از جمله هویت مذهبی، هویت ملی (ترکی، ایرانی، روسی و مانند اینها) در قالب هویت اتحادیه شوروی ادغام شدند و برای ظهور مجالی نداشتند؛ با از میان رفتن این نظام یک‌پارچه خرده‌هویت‌های سرکوب‌شده، یکی پس از دیگری ظهور کرده، موجب چالش هویتی در آسیای مرکزی

شدند؛ «در این خلأ ناگهانی فرهنگی، ایدئولوژیکی و اجتماعی، بسیاری از مردم آسیای مرکزی به دنبال حمایت از مناطق مختلف بودند؛ بسیاری از آنها به ریشه‌های فرهنگی و تاریخی خود بازگشتند که در آسیای مرکزی مدرن همراه با قومیت‌گرایی بود. کشورهای منطقه آسیای مرکزی به سرعت هویت ملی جدیدی را بر مبنای تاریخ و فرهنگ قومیتی خود بنا نهادند در حالی که مردمی که ویژگی‌ها تاریخی و فرهنگی مشترکی داشتند و بیشتر با موضوع‌هایی نظیر زنده ماندن و ادامه زندگی، درگیر بودند، برای حفظ آداب و رسوم و اعتقادهای خود به وابستگی‌های قومی، قبیله‌ای و خانوادگی پناه بردند» (Pultr, 2013: 210).

گراهام فولر استدلال می‌کند، پس از فروپاشی امپراتوری شوروی، مسئله هویت در رتبه نخست پرسش‌هایی قرارداد داشت که کشورهای تازه استقلال یافته آسیای مرکزی باید با آن مواجه می‌شدند؛ وی عقیده دارد: «کشورهای آسیای مرکزی باید به این پرسش پاسخ می‌دادند که این ساکنان بومی منطقه آسیای مرکزی به واقع کی هستند؟؛ قسمتی عمده از مردم آسیای مرکزی، مسلمان بودند و هویت اسلامی برای بیش از هزار سال در این منطقه حضور داشت؛ از لحاظ قومیتی بسیاری از آنها ترک بودند، اعضای گروه‌های قومی - مذهبی مرزی که از یوگسلاوی تا مغولستان گسترده‌گی داشت؛ آنها همچنین در منطقه ترکستان قرارداد داشتند و نقشی فعال را در تداوم فرهنگی منطقه (که ویژگی‌های ترکی - فارسی را داشت) برای هزاران سال ایفا کرده بودند و همچنین، بخشی از امپراتوری روسیه بودند که بعدها به وسیله امپراتوری شوروی جایگزین شد که در این زمینه، دست کم، نخبگان این کشورها روابطی نزدیک با فرهنگ روسی داشتند؛ آنها همچنین برای دهه‌های متوالی، اعضای مشترک اتحادیه شوروی بودند» (Fuller, 1992: 5).

در کنار چالش‌های ناشی از فروپاشی شوروی برای خرده‌هویت‌های موجود در آسیای مرکزی باید به تمایل بازیگران فرامنطقه‌ای در جهت پرکردن خلأ هویتی ایجاد شده در دوران پس از فروپاشی شوروی نیز اشاره کرد؛ این بازیگران که ارتباطات تاریخی و فرهنگی مشترکی را با آسیای مرکزی داشته، تا پیش از فروپاشی شوروی، قادر نبودند به روابط خود عمق ببخشند، تلاش‌هایی جدید را برای هویت بخشی به خرده فرهنگ‌های منطقه آسیای مرکزی از جمله هویت اسلامی، ترکی، روسی و مانند اینها آغاز کردند. فروپاشی شوروی و متعاقب آن، مستقل شدن جمهوری‌های آسیای مرکزی به شکل‌گیری نوعی رقابت برای نفوذ در این منطقه منجر شد که در بسیاری از متون مربوط به تحولات آسیای مرکزی از آن به عنوان بازی بزرگ جدید یاد می‌شود؛ در قالب این بازی بزرگ جدید،

کشورهایی مختلف با درجاتی متفاوت از قدرت برای نفوذ و پیشبرد اهداف خود در آسیای مرکزی می‌کوشیدند؛ یکی از عمده‌ترین این اهداف، تأثیرگذاری بر هویت‌یابی کنش‌گران هویتی منطقه آسیای مرکزی، مانند گروه‌های اسلامی، پان‌ترکی و سایر گروه‌هایی هویتی در منطقه آسیای مرکزی بود؛ این بازیگران منطقه‌ای را می‌توان به سه گروه دسته‌بندی کرد: ۱- قدرت‌های بزرگ (روسیه و ایالات متحده آمریکا)؛ ۲- بازیگران منطقه‌ای داخلی (ترکیه، ایران و پاکستان) و ۳- بازیگران منطقه‌ای خارجی (عربستان و اسرائیل). به فراخور موضوع پژوهش، در ادامه به نقش عربستان سعودی در تصاعد زمینه‌های خشونت در آسیای مرکزی پرداخته می‌شود؛ اما پیش از آن، ارائه شرحی مختصر از رابطه اسلام و مسئله هویت در آسیای مرکزی، ضروری است.

۲- اسلام و مسئله هویت در آسیای مرکزی (عامل تأثیرگذار در خشونت)

پیش از شکل‌گیری دولت بلشویکی در روسیه و ایدئولوژی کمونیستی در این کشور، اندیشه و اعتقادهای اسلامی، یکی از عنصرهای اصلی تنظیم‌کننده موضوع‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی و حتی زندگی خانوادگی بیشتر مناطق آسیای مرکزی، ترکمنستان، منطقه ولگا و منطقه قفقاز بود. برای اولین بار در تاریخ، قدرت شوروی، نه تنها حق اسلام را برای تنظیم زندگی روحانی و اجتماعی جوامع آسیای مرکزی انکار کرد بلکه کوشید از طریق ریشه‌کن کردن اسلام، ایدئولوژی کمونیستی را با آن جایگزین کند؛ تمام فعالیت‌های دستگاه‌های سیاسی، نهادهای قانونی و اجتماعی، احزاب و نظام آموزشی با توجه به این هدف تنظیم شد. اسلام و مسلمانان برای بیش از هفتاد سال، مجبور شدند، سرکوب و اختناق را تحمل کنند. مهم‌ترین ویژگی دوره ۱۹۱۷ تا ۱۹۸۵ کشمکش، سرکوب و شکنجه مذهب و نهادهای مذهبی است (Kerimov, 1996: 183).

فروپاشی شوروی و از میان رفتن فضای سرکوب مسلمانان در آسیای مرکزی، زمینه را برای بازتجدید اسلام به‌عنوان نیروی تنظیم‌کننده ساختارهای سیاسی و اجتماعی منطقه فراهم کرد. با فروپاشی شوروی، مردم منطقه، علاوه بر سختی‌های سیاسی - اقتصادی و اجتماعی ناشی از فروپاشی، از سردرگمی و آشفتگی هویتی نیز رنج می‌بردند؛ در این شرایط آشفته، برخی از فعالان محلی با جنبش‌های اصلاحات دموکراتیک، درگیر شدند و برخی دیگر در جنبش‌های ملی، ملی - اسلامی فعالیت داشتند. در میان برخی از اولین سازمان‌ها و احزاب دموکراتیک در آسیای مرکزی می‌توان به

«احزاب بیرلیک^۱ و ارک^۲ در ازبکستان، جنبش دموکراتیک قرقیزستان^۳، حزب دموکراتیک^۴، حزب رستاخیز^۵ و حزب لالی بدخشان^۶» در تاجیکستان اشاره کرد؛ اما این احزاب، عمری کوتاه داشته، خیلی زود یا پراکنده شدند یا دولت، آنها را از فعالیت محروم کرد. از سال ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۴ با قدرت گرفتن اسلام که رهبران کشورهای آسیای مرکزی، آن را به‌عنوان مهم‌ترین کمک‌کننده به حاکمیت ملی می‌دانستند، مجالس قانون‌گذاری کشورهای آسیای مرکزی از جمله ازبکستان، تاجیکستان و قرقیزستان، قوانین مذهبی را به تصویب رساندند که چارچوبی برای فعالیت‌های مذهبی بود؛ براساس این قوانین، مطالعه قرآن، شریعت و فقه و نیز انجام حج به رسمیت شناخته شد؛ همچنین طبق این قوانین نهادهای مذهبی، واعظان خارجی اجازه یافتند که آزادانه در کشورهای آسیای مرکزی فعالیت کنند؛ با توجه به این موضوع، بسیاری از نهادهای مذهبی از جمله نهادهایی از عربستان، ترکیه و پاکستان در آسیای مرکزی و به‌ویژه در دره فرغانه به فعالیت پرداختند (Yemelianova, 2009: 17-20).

تمایل کنش‌گران هویتی آسیای مرکزی از جمله گروه‌های اسلامی و نیز دولت‌های تازه‌تأسیس کشورهای آسیای مرکزی برای اتخاذ اسلام به‌عنوان مبنای هویتی سبب شد که بازیگران فرامنطقه‌ای از جمله ایران، عربستان، ترکیه و پاکستان، بسیار برای گسترش نفوذ خود در منطقه و تأثیرگذاری بر جریان‌های هویتی آسیای مرکزی تمایل داشته باشند؛ در این میان، عربستان به چند دلیل نسبت به کشورهای یادشده، بیشتر به آسیای مرکزی تمایل داشت:

اول اینکه فروپاشی شوروی، دریچه‌ای جدید، روی عربستان گشوده بود که می‌توانست از طریق تأثیرگذاری بر تحولات آسیای مرکزی، عرصه را برای تحقق آرزوی دیرینه خود در زمینه رهبری جهان اسلام تحقق بخشد. دسترسی به آسیای مرکزی به معنای اتصال به حوزه‌ای گسترده از گروه اسلامی در حوزه نفوذ امپراتوری شوروی سابق بود.

دوم اینکه پیروزی انقلاب اسلامی در ایران از سوی عربستان به‌عنوان تهدیدی بالقوه محسوب می‌شد. تا وقوع انقلاب اسلامی در ایران در سال ۱۳۵۷، جنبش اسلامی قدرتمندی که بتواند در زمینه هویت‌یابی به مسلمانان آسیای مرکزی کمک کند، شکل نگرفته بود. «با پیروزی انقلاب اسلامی

1. Birlik party
2. Erk democrat party
3. Democratic movement of Kyrgyzstan
4. Democratic party
5. Rastakhiz Party
6. Lali Badakhshan party

در ایران و مقاومت مجاهدان افغانی در مقابل اشغال افغانستان از سوی اتحاد جماهیر شوروی، جمهوری‌های اسلامی اتحاد شوروی با فضایی جدید، روبه‌رو شدند؛ آنها در این اندیشه بودند که از قلمرو جهان اسلام جدا شده‌اند و همچنین سرکوب می‌شوند؛ بنابراین این جمهوری‌ها تصمیم گرفتند تا هویت اسلامی خود را بیش از پیش حفظ کنند» (Kemper, 2009:7).

سوم اینکه در مقایسه با ایران و ترکیه، عربستان اشتراک‌های تاریخی و فرهنگی کمتری با منطقه آسیای مرکزی داشت؛ بنابراین مجبور بود از طریق تقویت گروه‌های اسلامی نظیر گروه‌های رادیکال اسلامی، نفوذ خود را در منطقه آسیای مرکزی تقویت کند که این اقدام‌ها دامنه خشونت را در آسیای مرکزی افزایش می‌داد.

۳- عربستان و انحراف در فرایند هویت اسلامی منطقه آسیای مرکزی (به‌عنوان

یکی از عوامل تشدیدکننده خشونت)

همان‌گونه که در بحث هویت در سازه‌انگاری، مطرح شد، هویتی که هریک از کنش‌گران داخلی یا بین‌المللی اتخاذ می‌کنند، مبنایی برای پیگیری منافع خاص است؛ در این راستا بر مبنای نگرش سازه‌انگاری به تحولات پس از دوران فروپاشی شوروی و به‌وجود آمدن چالش‌های هویتی، عربستان سعودی تلاش کرده است، از طریق تأثیرگذاری بر هویت‌یابی گروه‌های اسلامی منطقه آسیای مرکزی، به‌دست آوردن منافع خاصی را به آنها القاکند که در بسیاری از موارد با خواسته‌های سایر کنش‌گران از جمله دولت‌های آسیای مرکزی، مخالف است. از زمان فروپاشی شوروی عربستان بیشتر از اینکه با دولت‌های آسیای مرکزی، مرتبط باشد با گروه‌های اسلامی به‌ویژه گروه‌های رادیکال در ارتباط بوده است. عربستان، فرایند شکل‌دادن به هویت و پیگیری منافع خاص را از سوی این گروه‌های اسلامی در چند مرحله انجام داده است.

۳-۱- گسترش تفکر وهابیت در منطقه (به‌عنوان منبعی هویتی برای گروه‌های اسلامی)

با توجه به فروپاشی شوروی و به‌وجود آمدن چالش‌های هویتی در منطقه آسیای مرکزی، مهم‌ترین هدف عربستان در این منطقه، شکل‌دادن به نوعی مبنای هویتی بود که گروه‌های اسلامی موجود در منطقه بر پایه آن بتوانند هویت خود را شکل دهند؛ در این راستا تقویت وهابیت در منطقه آسیای مرکزی که پیش از فروپاشی شوروی نیز در این منطقه پیگیری می‌شد در دستور کار سیاست خارجی عربستان قرار گرفت.

وهابیت، اصطلاحی است که برای جریان سلفی‌گری در عربستان سعودی به کار برده می‌شود. واژه وهابی از نام محمد بن عبدالوهاب، کسی که در قرن هجدهم در شبه جزیره عربستان زندگی می‌کرد، مشتق شده است؛ در واقع، امروزه وهابیسیم به طور گسترده برای اشاره به جنبش‌های اسلامی سنی که به دنبال اسلام ناب و دور از هرگونه نوآوری و انحراف از تعالیم حضرت محمد (ص) و صحابه او هستند، به کار می‌رود.

محمد بن عبدالوهاب، این جریان را میان سال‌های ۱۷۰۳ تا ۱۷۹۱ به عنوان جنبش مذهبی در شبه جزیره عربی پایه گذاری کرد. عبدالوهاب، بسیاری از باورها و اعمال اسلامی را به عنوان شرک محکوم کرد و بیشتر به دنبال تشویق بازگشت به اعمال سنتی و ناب بود که با عنوان اصول اسلام نامیده می‌شد؛ از نظر او، این اصول در قرآن و زندگانی حضرت محمد (ص) ریشه داشت. محمد بن سعود، پایه گذار سرزمین آبا و اجدادی آل سعود امروزی، به طور گسترده‌ای را با عبدالوهاب برای متحد کردن قبایل پراکنده شبه جزیره عربی همکاری داشت؛ این مشارکت، بنیانی محکم برای روابط سیاسی میان فرزندان آنها ایجاد کرد که تا به امروز هم تداوم داشته است (Blanchard, 2008:2). اگرچه مسلک وهابیت به نام محمد بن عبدالوهاب شهرت یافته است، به واقع عبدالوهاب با مطالعه آثار ابن تیمیه به آنها اعتقاد یافت و در قلمرو نظری، چیزی به آنها اضافه نکرد بلکه آن را از حوزه نظر به حوزه عمل کشانید.

جریان وهابیت به دلیل حمایت‌های مالی عربستان سعودی، نفوذ خود را در بسیاری از مناطق جهان (از آسیای جنوب شرقی تا آسیای مرکزی و قفقاز و حتی بسیاری از کشورهای غربی) گسترش داده بود. در آسیای مرکزی و قفقاز جریان وهابیت از زمان جنگ جهانی اول حضور داشته است؛ در دوران پس از جنگ نیز در بسیاری کشورهای این منطقه، وهابیت، متصدی ساختارهای نظامی و سیاسی بوده است؛ آنها با استفاده از حمایت‌های مالی عربستان سعودی توانسته‌اند در نقاط مختلف آسیای مرکزی و قفقاز، فعالیت‌های سیاسی و مذهبی خود را گسترش دهند. «فعالیت‌های رادیکالی وهابی‌ها باعث ایجاد موج مخالفت در میان مسلمانان چین، داغستان، اینگوش و برخی پیروان اسلامی صوفی شد و به نامی و بحران در مناطقی مختلف از جمله چین دامن زد. رهبران تندرو چین، نظیر باسایف^۱، سلمان رادیف^۲ و مولاری ادگایف^۳ از جمله کسانی

.....
1. Basayef
2. Radief
3. Mulary edgayev

بودند که آشکارا از وهابیت در چچن حمایت می‌کردند؛ در میان این رهبران، تنها ساسخادف^۱ بود که به مخالفت با وهابیت برخاست اما به دلیل نداشتن قدرت کافی به هدف‌های خود نرسید» (معینی‌فر، خیری، ۱۳۸۹: ۵۷).

پس از فروپاشی شوروی نیز عربستان سعودی، تفکر وهابیت را در منطقه آسیای مرکزی از دو طریق دنبال کرد: «اول، فرستادن مهاجران آسیای مرکزی ساکن در عربستان سعودی به‌عنوان مبلغان مذهبی به سرزمین‌های بومی خود؛ مأموریت آنها بسیار ساده بود و از ایشان انتظار می‌رفت که پیام اسلام را در مساجد و میان اقوام و خویشاوندان خود تبلیغ کنند؛ بسیاری از این مبلغان مذهبی با بازگشت به مناطق بومی خود، پیام‌های اسلامی را ترویج دادند که مطابق با سیاست‌های عربستان سعودی بود؛ اقدام این مبلغان مذهبی، کمکی بسزا در گسترش وهابیت در منطقه آسیای مرکزی محسوب می‌شد؛ اگرچه این مبلغان مذهبی در ابتدای امر از سوی دولت‌های آسیای مرکزی تحمل می‌شدند، با توجه به گسترش خطر آنها نسبت به دولت‌های مرکزی در بسیاری موارد از کشورهای آسیای مرکزی اخراج شدند؛ روش مهم دیگر برای ترویج وهابیت در منطقه آسیای مرکزی، رفتن به عربستان سعودی و اشتغال به تحصیل در دانشگاه اسلامی بین‌المللی مدینه بود که شرایط حضور در این دانشگاه، پس از فروپاشی شوروی برای بسیاری افراد از جمله دانشجویان منطقه آسیای مرکزی فراهم شده بود. پس از فروپاشی شوروی، بسیاری افراد از ازبکستان، تاجیکستان، داغستان و مناطق دیگر در عربستان به تحصیل، مشغول شدند» (Schlyter, 2005: 249).

از جمله گروه‌های متأثر از وهابیت که امروزه در آسیای مرکزی، فعال هستند می‌توان به گروه‌هایی نظیر جنبش حرکت اسلامی ازبکستان، حزب‌التحریر و شاخه‌های جدا شده از آن مانند اکرامیه و حزب‌النصرت (Baran et all, 2006: 19) اشاره کرد که به دنبال اشاعه تفکر سلفی‌گری در منطقه آسیای مرکزی هستند؛ گسترش وهابیت در آسیای مرکزی از این طریق بر جریان هویت‌یابی گروه‌های اسلامی در منطقه آسیای مرکزی تأثیر گذاشته است. وهابیت، دارای برخی عناصر و ویژگی‌هاست که در بسیاری از موارد به خشونت ضد سایر کنش‌گران در یک محیط تعاملی منجر می‌شود. اگر آسیای مرکزی، محیطی تعاملی در نظر گرفته شود، کنش‌گرانی متعدد از جمله دولت‌های آسیای مرکزی، بازیگران فرامنطقه‌ای و نیز قومیت‌های مختلف با اعتقادهای مذهبی مختلف در آن حضور دارند؛ در این محیط تعاملی، گروه‌های رادیکال که از وهابیت، متأثر بوده‌اند، ویژگی‌های هویتی ارائه می‌دهند که

1. Sakhadev

با ویژگی هویتی سایر کنش‌گران، متضاد است. سکولاریسم، پان‌ترکیسم، شیعه‌گرایی، روس‌گرایی، ملی‌گرایی از جمله ویژگی‌هایی هویتی منطقه آسیای مرکزی هستند که رادیکالیسم متأثر از وهابیت در خصوص آنها تحمل روانی دارد و این عدم تحمل در برخی موارد، به خشونت در منطقه آسیای مرکزی منجر می‌شود.

۲-۳- برجسته‌کردن خطر سایر گروه‌های هویتی

گام بعدی در تأثیرگذاری عربستان سعودی بر هویت‌یابی منطقه آسیای مرکزی، تلاش عربستان برای برجسته‌کردن خطرهای سایر گروه‌های هویتی برای گروه‌های اسلامی به‌ویژه خطرهای ناشی از گسترش تفکر شیعی و پان‌ترکیسم در منطقه آسیای مرکزی بود. با توجه به پیروزی انقلاب اسلامی در ایران و قدرت‌یابی تفکر شیعی در این کشور و تأثیر آن بر جنبش‌های اسلامی مناطق مختلف از جمله آسیای مرکزی، عربستان از گسترش روابط ایران با آسیای مرکزی نگران بود و تلاش می‌کرد از طریق شیعه‌هراسی و ایران‌هراسی از نفوذ ایران در آسیای مرکزی جلوگیری کند. «با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، پیوند تشکیل‌یافته از طریق راهکار (استراتژی) پیشین عربستان سعودی مبنی بر تقویت هویت اسلامی سنی به‌منظور خنثی‌کردن اندیشه‌های امام خمینی و تجدید حیات شیعه در منطقه آسیای مرکزی بازتجدیدشد. عربستان، تشویق فرقه‌گرایی را آغاز کرد و در تلاش بود تا هویت سنی عمیقی را در مقابل هویت شیعی به‌وجود آورد. عربستان سعودی، دولت‌های سنی را تشویق می‌کرد، فعالیت‌های اسلامی متأثر از هویت شیعی و هرگونه تلاش برای اصلاحات سیاسی را سرکوب‌کنند؛ این تصویر از عربستان سعودی به‌عنوان مدافع سنی‌ها و ایجادکننده هویت سنی قوی (در مقابل هویت شیعی)، وهابیت را به سمتی سوق داد که می‌توانست عواقبی وخیم‌تر برای منطقه داشته‌باشد. بسیاری از کارشناسان تحولات منطقه‌ای، شواهدی را درباره ارتباط معنی‌دار میان سیاست‌های فرقه‌گرایی و افراط‌گرایی سنی منطقه نشان می‌دهند» (Grumet, 2015: 57).

انوشیروان احتشامی عقیده دارد که در دوران پس از فروپاشی شوروی، عربستان سعودی، سه هدف عمده را در آسیای مرکزی دنبال می‌کرد: «اولین هدف عربستان سعودی در آسیای مرکزی، بی‌ثبات‌کردن رژیم‌های حاکم بر کشورهای آسیای مرکزی بود، زیرا همه آنها وارثان رژیم قدیمی شوروی بودند و تلاش می‌کردند تا مدل سکولار سیاسی-اجتماعی را اتخاذکنند؛ با این حال، بی‌ثبات‌سازی، نوعی ابزار بود و می‌توانست با ایجاد هر گروهی قابل کنترل باشد؛ دومین هدف

عربستان سعودی از میان بردن نفوذ ایران در آسیای مرکزی به‌ویژه در حوزه‌هایی بود که تهران می‌توانست در زمینه بین‌المللی از آنها بهره‌مند شود؛ نشر و تقویت معنی جدیدی از اسلام و در همان زمان، انتقاد از گرایش آسیای مرکزی به بنیادگرایی اسلامی، یکی از این موارد بود. عربستان به دنبال بسترسازی شرایطی بود که ایران شیعه‌قادر نباشد با عربستان رقابت کند؛ سومین هدف عربستان با ابتکارهای عربستان در حیطه‌های مالی، مرتبط بود؛ عربستان به دنبال تقویت ساختار راه و بنادر پاکستان و ارتباط آن با آسیای مرکزی بود؛ هدف از این کار، نابودی مسیرهای ارتباطی آسیای مرکزی با ایران و جلوگیری از ابتکار ایران در آسیای مرکزی از طریق روابط دوجانبه با کشورهای این منطقه بود» (Ehteshami, 1994: 43).

بخشی دیگر از نگرانی‌های عربستان درخصوص پان‌ترکیسم ترکیه و اسلامی میانه‌رو بود که این کشور تلاش می‌کرد در دوران پس از فروپاشی شوروی در آسیای مرکزی ترویج دهد. «با فروپاشی شوروی، وسوسه آرمان‌های پان‌ترکی نیز بر سیاست خارجی ترکیه سایه افکند؛ این امر سبب شد، ترکیه برنامه‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را برای نزدیکی بیشتر به کشورهای تازه‌استقلال‌یافته در پیش بگیرد؛ برنامه ترکیه به‌ویژه این بود که به کانال اصلی ارتباط این کشورها با غرب تبدیل شود و با کمک گرفتن از غرب و مشارکت در توسعه اقتصادی این کشورها، زمینه نفوذ فرهنگی، سیاسی و اقتصادی خود را هموار کند؛ به همین دلیل از همان آغاز سال‌های فروپاشی شوروی، در این زمینه‌ها گام‌هایی برداشت. ترکیه بر آن بود تا با نزدیک شدن بیشتر به کشورهای اروپایی و آمریکا نشان دهد که بهترین راه دورسازی کشورهای تازه‌استقلال‌یافته از بنیادگرایی اسلامی و روسیه، الگوگیری آنها از دولت سکولار آنکاراست؛ از این طریق، ترکیه، هم می‌توانست از کمک‌های غرب، بهره‌مند شود و هم از آنها به‌عنوان ابزار پیشبرد برنامه‌های پان‌ترکی استفاده کند» (احمدی، ۱۳۸۸: ۴ و ۵).

ترکیه در مقایسه با عربستان، نسخه‌ای میانه‌رو از اسلام را در آسیای مرکزی تبلیغ می‌کرد؛ این اسلام میانه‌رو ترکیه، واجد برخی ویژگی‌ها بود که تفسیر بنیادگرایی عربستان از اسلام را تهدید می‌کرد. «حامیان اسلام میانه‌رو، کثرت‌گرایی و دموکراسی را در بستر جامعه مدنی به مثابه ابزار رستگاری امت، تلقی و تأکید می‌کنند که در اندیشه اسلامی، مفاهیمی چون: شورا، اجماع و بیعت، جامعه مدنی و دموکراسی به‌طور کامل، غایب نیستند و می‌توان به برداشتی دموکراتیک از اسلام دست‌یافت و آن را با دموکراسی منطبق ساخت؛ این برداشت میان اسلام و دموکراسی تباین ذاتی نمی‌بیند؛ فضای باز، رقابت، تساهل و نوآوری در میان سنت‌های دینی هم وجود دارد که بر انطباق و سازگاری اسلام و دموکراسی

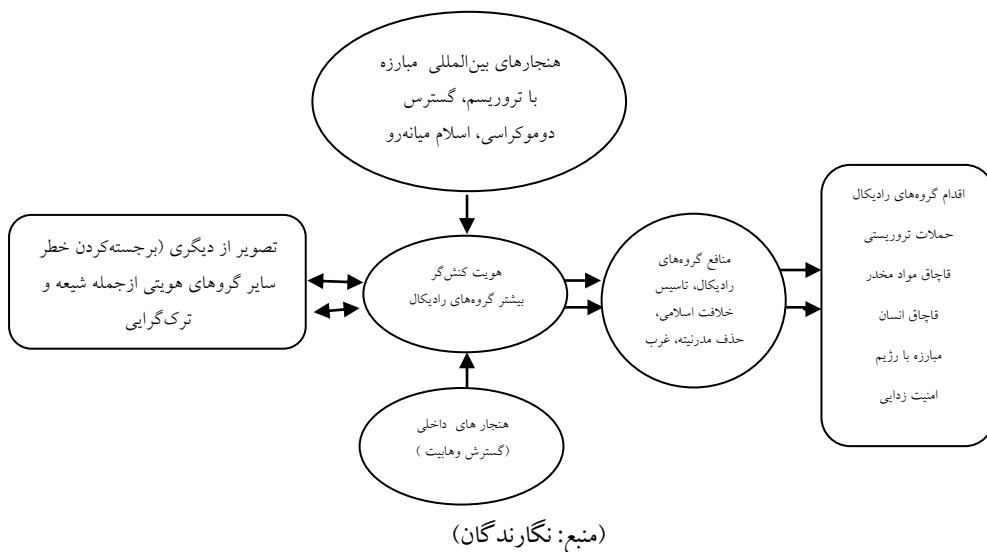
دلالت می‌کند؛ براساس نگاه این گروه از مسلمانان که در میان آنها می‌توان اندیشمندان ترک نظیر فتح‌الله گولن^۱ و علی بولاچ^۲ را نیز نام برد، معتقدند اسلام در ذات خود، میانه‌رو و متساهل است؛ البته سخن از دموکراسی و مشارکت دموکراتیک در اسلام به این معنی نیست که دموکراسی، واژه‌ای قرآنی است که در قرآن و سنت به آن پرداخته شده باشد بلکه بدین معنی است که اشکال و ارزش‌های دموکراسی، قابل‌انطباق و سازگار با آموزه‌های اسلامی است» (موتقی گیلانی و نیری، ۱۳۸۹: ۳۷ و ۳۸).

مهم‌ترین دلایلی که ترکیه را برای گسترش اسلام میانه‌رو در آسیای مرکزی ترغیب می‌کردند، بر عمل‌گرایی و گرایش‌های ایدئولوژیک مبتنی بودند. «از منظر عمل‌گرایی، ترکیه به این نتیجه رسیده بود که رشد توجهات و منافع در آسیای مرکزی به این معنی است که اگر ترکیه، نسخه اسلامی دلخواه خود را در منطقه گسترش ندهد، اسلام ارائه شده از سوی عربستان، ایران و پاکستان، فضای هویتی ایجاد شده را در دوران پس از فروپاشی شوروی پرخواهدکرد و این به معنای به‌خطر افتادن موقعیت بالقوه ترکیه در میان کشورهای آسیای مرکزی بود؛ از منظر ایدئولوژیکی نیز، بسیاری از نهادهای مذهبی و نیز رهبران مذهبی از جمله مهمت ییلماز^۳ به مبانی اسلامی هویت ملی ترکیه عقیده داشتند و بر این باور بودند که با گسترش اسلام در آسیای مرکزی می‌تواند روح هویت ترکی را نیز در آسیای مرکزی گسترش داد. ترکیه به دنبال تبدیل شدن به مرکز اصلی فعالیت‌های اسلامی و منبع حمایتی برای جمعیت‌های ترکی و مسلمان منطقه آسیای مرکزی (Van Wie Davis, 197: 197 and Azizian, 2007) تلاش ترکیه در زمینه صدور اسلام میانه‌رو و نیز دستیابی به رهبری جماعت سنی مذهب در کنار فعالیت‌های ایران در آسیای مرکزی، مهم‌ترین منبع نگرانی عربستان سعودی بود؛ مهم‌ترین ابزار عربستان سعودی برای مقابله با چنین اقدام‌هایی از سوی کشورهای ثالث، توسل جستن به منابع مادی و نیز حمایت از گروه‌هایی بود که بتوانند منافع عربستان را در منطقه آسیای مرکزی حفظ کنند؛ همان‌گونه که پیش‌تر نیز بحث شد با توجه به اینکه عربستان سعودی، نسبت به ایران و ترکیه، بازیگر ثانوی در منطقه محسوب می‌شد، انتخاب‌هایی محدود داشت و این محدودیت سبب شد که به سمت گروه‌های رادیکال تمایل یابد. حمایت‌های مالی و معنوی عربستان از گروه‌های رادیکال اسلامی منطقه آسیای مرکزی باعث شد، سمت‌وسوی اختلاف‌های هویتی آسیای مرکزی به طرف خشونت و

.....
1. Fethullah Gülen
2. Ali bulac
3. Mehmet Yilmaz

درگیری‌های مسلحانه کشیده‌شود.

شکل ۲، فرایند تأثیرگذاری عربستان بر فرایند هویت‌یابی و شکل‌گیری گروه‌های اسلامی رادیکال منطقه را نشان می‌دهد.



نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر کوشید، نقش عوامل خارجی (بازیگری عربستان سعودی) در شکل‌گیری و تصاعد خشونت در آسیای مرکزی را تحلیل و ارزیابی کند؛ بر همین مبنای استدلال اصلی پژوهش تأکید داشت که عربستان سعودی از طریق انحراف در هویت‌یابی گروه‌های اسلامی منطقه آسیای مرکزی به شکل‌گیری و افزایش خشونت در آسیای مرکزی دامن‌زده‌است؛ بررسی چنین موضوعی، به رویکردی، نیازمند بود که عناصر و ابزارهای کاربردی برای تحلیل موضوع را داشته‌باشد و به همین سبب، رویکرد سازه‌انگاری انتخاب‌شد. سازه‌انگاری استدلال می‌کند که هویت، پایه منافع است و از طریق تأثیرگذاری هویت است که منافع بازیگران از جمله افراد و دولت‌ها شکل می‌گیرد. برپایه همین استدلال اصلی، پژوهش نشان داد که در دوران پس از فروپاشی شوروی به دلیل خلأ هویتی که در آسیای مرکزی شکل گرفته بود، بازیگرانی مختلف از جمله عربستان سعودی تلاش می‌کردند از طریق بسط نفوذ خود به منطقه این خلأ هویتی را پرکنند؛ ارائه منبع هویتی به

بازیگران دولتی و غیردولتی برای متمایزسازی خود از دیگران از مهم‌ترین اقدام‌ها در این زمینه بود که عربستان سعودی از طریق گسترش وهابیت در آسیای مرکزی، این منبع هویتی را ارائه داد؛ گام بعدی در راستای دستیابی به اهداف، برجسته‌کردن خطر دیگرهای هویتی در منطقه بود. عربستان سعودی از طریق برجسته‌کردن خطر هویت شیعی ایران و هویت ترکی ترکیه برای بازیگران منطقه آسیای مرکزی تلاش می‌کرد آنها را در مقابل هم قرار دهد.

آنچه در قالب انحراف در هویت‌یابی گروه‌های اسلامی توسط عربستان سعودی در پژوهش بدان اشاره شد، ارائه تصویری ناقص و خشونت‌آمیز از اسلام است که در قالب آموزه‌های وهابیت به منطقه آسیای مرکزی، وارد شد. پس از فروپاشی شوروی به دلیل سابقه تاریخی خود، هویت اسلامی در منطقه آسیای مرکزی به هویتی مسلط تبدیل شده بود و به دلیل گرایش بازیگران دولتی و غیردولتی برای اتخاذ چنین هویتی انتظار می‌رفت که در سال‌های آتی، هویت اسلامی بتواند از طریق تأثیرگذاری بر دگرهای هویتی در آسیای مرکزی، انسجام اجتماعی را به وجود آورد؛ با وجود این، اقدام‌های کشورهایی مانند عربستان سعودی از جمله حمایت‌های مادی و معنوی از گروه‌های رادیکال اسلامی، باعث ضربه‌زدن به هویت اسلامی در منطقه آسیای مرکزی شد. در مقایسه با ایران و ترکیه، عربستان از لحاظ ارائه منبع هویتی و ارتباطات تاریخی و فرهنگی، بازیگر ثانوی محسوب می‌شد بنابراین برای بسط نفوذ خود، به گسترش وهابیت از طریق گروه‌های رادیکال اسلامی گرایش یافت. یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های تفکر وهابیت، عدم تساهل و رواداری در مقابل سایر دگرهای هویتی است. در محیط نامتجانس و مستعد اختلاف آسیای مرکزی، گسترش و عمق‌یابی چنین تفکری، مولد خشونت است.

منابع

۱- منابع فارسی

- احمدی، حمید (۱۳۸۸)؛ «ترکیه، پان‌ترکیسم و آسیای مرکزی»، *مطالعات اوراسیای مرکزی*؛ مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، دانشکده حقوق و علوم سیاسی (ویژه همایش مطالعات منطقه‌ای)، سال دوم، ش ۵، ص ۱ تا ۲۲.
- اختیاری امیری، رضا (۱۳۹۴)؛ «تأثیر تقابل وهابیت سعودی با گفتمان انقلاب اسلامی ایران بر

- ژئوپلیتیک جدید خاورمیانه»، *فصلنامه اندیشه سیاسی در اسلام*؛ دوره ۲، ش ۶، ص ۱۲۵ تا ۱۴۹.
- برچیل، اسکات و دیگران (۱۳۹۱)؛ «نظریه‌های روابط بین‌الملل»؛ ترجمه حمیرا مشیرزاده و روح‌الله طالبی آرانی؛ تهران: نشر میزان.
- حسینی، سید کرامت؛ عباس حمادپور و وحید پروین (۱۳۹۵)؛ «هویت و سیاست خارجی روسیه»، *علوم انسانی اسلامی*؛ ش ۳۱، ص ۷ تا ۳۱۳.
- هادیان، ناصر (۱۳۸۲)؛ «سازهانگاری، از روابط بین‌الملل تا سیاست خارجی»، *فصلنامه سیاست خارجی*؛ سال هفدهم، ش ۴، ص ۹۱۵ تا ۹۴۵.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۹)؛ *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*؛ تهران: انتشارات سمت.
- موثقی گیلانی، سید احمد و هومن نیری (۱۳۸۹)؛ «اسلام میانه‌رو و دموکراسی در ترکیه»، *فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی*؛ دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، ش ۵، ص ۳۳ تا ۶۳.
- منصوری مقدم، محمد (۱۳۹۱)؛ «مؤلفه هویت و تأثیر آن بر سیاست خارجی عربستان سعودی در قبال جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه مجلس و راهبرد*؛ دوره ۱۹، ش ۷۲، ص ۷۹ تا ۹۹.
- معینی فر، حشمت‌السادات و مهری خیری (۱۳۸۹)؛ «نقش و تأثیر وهابیت در بحران چچن»، *فصلنامه مطالعات اوراسیای مرکزی*؛ سال سوم، ش ۷.
- معینی علمداری، جهانگیر و عبدالله راسخی (۱۳۸۸)؛ «روش‌شناسی سازهانگاری در حوزه روابط بین‌الملل»، *فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی*؛ دوره ۱، ش ۴، ص ۱۸۳ تا ۲۱۴.

۲- منابع انگلیسی

- Aleksandrov, M, (2003), "The Concept of State Identity in International Relations: A Theoretical Analysis", *Journal of International Development and Cooperation*, Vol.10, No.1, pp. 33-46
- Aksan. H. V, (2014), "Ottoman Wars, 1700-1870: An Empire Besieged", London and New

York. Routledge,

- Blanchard. Ch. (2008) "The Islamic traditions of Wahhabism and salafiyee" congressional research service, CRS. Report. No. 21695.
- Burchill, S, Linklater. R, Devetak. R, Donnelly. J, Paterson. M, Reus-smith. CH, True. J, (2005), "Theories of international relation", third edition, New York, Palgrave.
- Baran, Z, Starr, S, Cornell, S,(2006)" , Islamic Radicalism in Central Asia and the Caucasus:
- Implications for the EU", Central Asia-Caucasus Institute, Silk Road program,
- Ehteshami, A, (1994), "From the Gulf to Central Asia: Players in the New Great Game", United Kingdom, University of Exeter Press
- Fuller, E. G, (1992), "Central Asia, the new geopolitics", California, National defense research institute (RAND),
- Grumet,R.T, (2015), "New Middle East Cold War: Saudi Arabia and Iran 's Rivalry", M.A thesis , The Faculty of the Joseph Korbel School of International Studies University of Denver
- Guzzini,S, Leander, A, (2005), "Constructivism and International Relations: Alexander Wendt and His Critic", New York, Routledge.
- Ian Ross, J, (2011), "Religion and Violence: An Encyclopedia of Faith and Conflict from Antiquity to the Present", New York, Routledge publication.
- Kemper, M. (2009), " Studying Islam in the Soviet Union", Amsterdam, Poland, Vossiuspers UvA press, Van Wie Davis, E, Azizian, R, (2007), " slam, Oil, and Geopolitics: Central Asia After September 11", Lanham, Maryland, Rowman & Littlefield,
- Kerimov, G, (1996), "Islam and Muslims in Russia since the Collapse of the Soviet Union", Religion, State & Society, Vol. 24 Nos. 2/3, PP.183-192.
- Kortunov, A, (1998), " unlocking the assets: energy and future of central Asia and the Caucasus", prepared in conjunction with an energy study by the center for international politics and the JAMES A. BAKER III institute for public policy , rice university .

- Marley, T, W, (2013), "The Mongol invasion and occupation of central asia: 1200-1260CE, an Islamic analysis", M.A thesis, international Islamic university, Malaysia.
- Peimani, H, (2009), "Conflict and Security in Central Asia and the Caucasus", California, United States ABC-CLIO publisher.
- Pultar, G, (2013), "Imagined Identities: Identity Formation in the Age of Globalization", New York Syracuse University Press.
- Quataert, D, (2005), "The Ottoman Empire, 1700–1922, Volume 34 of New Approaches to European History", Cambridge University Press
- Schlyter, B, (2005), "Prospects for Democracy in Central Asia", Swedish Research Institute in Istanbul
- Sievers, E. W (2013), "The Post-Soviet Decline of Central Asia: Sustainable Development and Comprehensive Capita", New York, Routledge.
- Wendt, A, (1992), "Anarchy is what States Make of it: The Social Construction of Power Politics", International Organization, Vol. 46, No. 2. pp. 391-425.
- Wendt, A, (1994), "Collective Identity Formation and the International State", the American Political Science Review, Vol. 88, No., pp. 384-396.
- Yemelianova, G.M, (2009), "Radical Islam in the Former Soviet Union", USA and Canada, Rutledge.

۳- منابع الکترونیکی

- Haghnavaz, J, Alerasoul , S.J(2014), " A history of Islam in central Asia", American International Journal of Research in Humanities, Arts and Social Sciences, Available online at <http://www.iasir.net> , pp. 127-130